



تکیه‌گاه انسان در نجات از نفس اماره فقط خداوند است

هیچ چیز در این عالم بی‌سبب و بی‌حساب نیست. تمام مقدراتی که برای انسان پیش می‌آید، روی حساب است، درست است انسان اختیار دارد، و لیکن تا کمک او نباشد، کجا می‌تواند انسان این کار را بکند؟!

هیچ چیز در این عالم بی‌سبب و بی‌حساب نیست. تمام مقدراتی که برای انسان پیش می‌آید، روی حساب است، درست است انسان اختیار دارد، و لیکن تا کمک او نباشد، کجا می‌تواند انسان این کار را بکند؟!

به گزارش خبرنگار مهر، علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی در رمضان المبارک سال ۱۳۹۸ هجری قمری (۳۸ سال پیش) فقراتی از دعای شریف ابوحمره ثمالی را شرح کرده که متن پیاده شده آن سخنرانی ذیلا می‌آید.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين لست أتكلم في التجارة من عقابك على أعمالنا بل بقضيك علينا لأنك أهل التقوى و أهل المغفرة، تبتدئ بالإحسان نعمًا و تعفو عن الذنب كرمًا فما ندري ما نشكرُ أجمعين ما تنتشرُ أم قبيح ما تسرُّ أم عظيم ما ألبيت و أوليت أم كثير ما منه تجيت و عافيت.

تکیه‌گاه انسان در نجات فقط خداوند است نه عمل صالحش

خدای من این‌طور نیستم من که اکتال کنم، اعتماد کنم، تکیه کنم در نجات و رستگاری و رهائی از عذاب تو، بر اعمالی که می‌کنیم، بلکه اکتال من در نجات، به فضل توست بر ما، چون تو اهل تقوی و اهل مغفرتی.

یک وقت انسان اکتال می‌کند و اعتماد می‌کند برای رهائی خود به اعمالی که بجا آورده، در این صورت باید دید این اعتماد و اکتال صحیح است یا نه؟! اولاً اعمالی که انسان بجای آورده، اعمال سیئه که هیچ، اعمال صالحه‌ای که بجا آورده، تمام اینها از ناحیه خدا و توفیق خدا بوده و اگر او اراده نمی‌کرد، انسان موفق به عمل خیر هم نمی‌شد، پس احسانی از ناحیه او شامل حال انسان شده و انسان موفق به عمل خیر است، و از همه اینها گذشته حالا شما فرض کنید تمام اعمال خیر را هم انسان انجام داد، تازه آن مقداری که لیاقت پروردگار باشد انجام نداده، آن مقداری که سزاوار مقام ربوبیت اوست، این در مقام عبودیت عمل نکرده، و لذا تمام نفوس در وجدان خود شرمندگی دارند، و این دلالت می‌کند بر اینکه حقّ خدا آن‌طور که باید و شاید ادا نشده و مردم به آن حقّ نرسیده‌اند و الا شکستگی در بین آنها نبود.

از اینها گذشته در مقابل اعمال حسنه‌ای که انسان دارد اعمال سیئه هم دارد، اعمال بد هم دارد و اگر پروردگار علی‌الیه بخواهد انسان را بر یکی از آن اعمال بد بگیرد و مؤاخذه کند، آن وقت با کدام برهان و دلیلی انسان می‌تواند خدا را محکوم کند که برای او چنین حقی نیست بلکه: لك الحجة على جميع ذلك و لا حجة لي في ما جرى على فيه قضائك و ألزمتي حكمك و بلاك حجت با خداست که بر انسان اقامه می‌کند، که من خدا بودم و حاضر و عالم و ممیت و محیی؛ و امری هم به تو کردم و تو هم بنده من بودی، چرا مخالفت کردی؟ و این مخالفت تو هم از روی اضطراب و اجبار نبود، که سلب اختیار از تو بکند، نه! از روی اختیار مخالفت کردی؛ و اگر خدا تمام اعمال حسنه انسان را نادیده بگیرد و انسان را بخواهد بر یکی از آن اعمالی که انجام داده از سیئاتش عقوبت کند، این خلاف نکرده، بر روی عدل رفتار کرده چون تمام اعمال حسنه‌ای که انسان انجام داده تازه به مقام لیاقت او نرسیده؛ تازه اعمال حسنه‌اش کوتاه است، در عین حال سیئاتی انجام داده که از عهده حجت یکی از آنها نمی‌تواند بریاید، و در محکمه عدل و مؤاخذه الهی نمی‌تواند اقامه حجت کند، بر یکی از آنها، آن وقت در این صورت، چه کسی می‌تواند بر عمل خودش اکتال بکند.

گریه اهل بیت در مناجات به جهت عمق معرفت به خداوند بوده است

دعاهانی که می‌بینیم الله علیهم السلام می‌خوانند، گریه می‌کردند، زاری می‌کردند، مناجات داشتند، من چنینم و چنان ضعیفم و چنان گناه کرده‌ام، سزاوار عقوبتم، کرم توست که دست مرا گرفته و چه، اینها از روی تعلیم و تربیت نبوده که می‌خواستند امت را این قسم تعلیم کنند و تصنع نبوده، بلکه حالشان این‌طور بوده و حال واقع این‌طور است که هر چه علم و معرفت انسان بیشتر می‌شود، بیشتر به قدرت و عظمت پروردگار پی می‌برد و به نیستی و ناچیزی خود پی می‌برد.

پس حال آنها بوده که اقتضاء این معنا را می‌کرده و این حال هم بر خلاف واقع نبوده، که یک حالی در آنها پدید بیاد بر خلاف واقع و متن امر، بلکه آن حال مطابق واقع بوده و در مقام عبودیت حتماً آنها خود را شرمنده می‌دیدند و اگر شرمنده نمی‌دیدند این از مقام عبودیت خارج بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از اعیاد (عید فطر بوده یا عید قربان، ظاهراً عید قربان بوده) در نمازش خطبه‌ای می‌خواند که مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل می‌کند و خطبه خیلی مفصل است در کتاب جواهر هم در ظاهراً باب صلوات عیدین این خطبه را مرحوم صاحب جواهر نقل کرده: فَوَ اللَّهِ لَوْ حَتْنَمَ حَتِینَ الْوَالِیَةِ الْعَجَلَانِ وَ دَعَوْنَ بِمِثْلِ دَعَاءِ الْأَتَامِ وَ جَأْرَتِمْ جَوَّارَ مُتَبَتِّلِ الْإِهْبَانِ

خیلی مفصل است، اگر قسم به خدا شما مانند آدم بیچاره دست‌کوتاه حسرت زده نعره بکشید و فریاد کنید، و مانند آن زن بچه مرده ناله کنید، و آه جگر سوز از نهاد خود بیرون بیاورید، و در تمام مدت عمر گریه کنید و بر روی خاکستر بنشینید و ...، و از خدا بخواهید که یکی از گناهان شما را ببامزد، شما به این عمل استحقاق برای او پیدا نمی‌کنید و لکن برحمتی ترحمونی رحمت خدا می‌آید و همه را شامل می‌شود و می‌برد و گناه را نادیده می‌گیرد و می‌آمرزد.

حالا اگر واقعاً همین‌طور باشد، همین‌طور انسان در تمام مدت عمر در گریه و ناله باشد برای محو سیئه‌ای از سیئات، به این وسیله می‌تواند خود را محقّ ببیند در ذات و قیومیت خود؟ خود را محقّ برای ثواب و آمرزش و بهشت و اینها ببیند؟! این حق را چه کسی به او داده؟ این احقاق را که به او عنایت کرده؟ مگر خدا عنایت نکرده؟ خدا ربّ است و ملک الملک است و در مقام عبودیت، کسی جرأت مخالفت ندارد، ولکن رحمت او عام است می‌آید و می‌گیرد و همه را می‌آمرزد و می‌برد و لکن برحمتی ترحمونی.

اینجا هم حضرت سجاد علیه السلام بر همین اساس دعا می‌کنند که: لست أتكلم في التجارة من عقابك على أعمالنا من این‌طور نیستم که در رهائی از عقاب تو و عذاب تو بر اعمالی که می‌کنیم اکتال کنم، نه این‌طور نیست، چه عملی؟ مگر نفروم: و ما أنا یا ربّ و ما خطری اصلاً خدایا من که هستم؟ کار من چیست؟ بل بقضیک علینا، من اکتال می‌کنم به فضل تو بر ما، که تو برما فضل می‌گذاری و متّ می‌گذاری و احسان داری، من به احسان تو اکتال می‌کنم و این هم جای اکتال است، چرا؟ لأنک أهل التقوى و أهل المغفرة، تو اهل تقوی هستی و اهل مغفرت، تو اهل انتقام، که بر اساس بخل و طمع و تشقی قلب و آزار و حرصی که در تو باشد، تو کسی را عذاب نمی‌کنی، اینها در تو نیست. اگر عذاب کنی برای تربیت است، و الا ذات تو اقتضاء تقوی و مغفرت می‌کند.

خداوند بدون استحقاق انعام می‌کند و از گناهان می‌گذرد

تبتدئ بالإحسان نعمًا و تعفو عن الذنب كرمًا، اصلاً کار تو این است، عادت تو این است که همیشه نعمت‌ها را به واسطه احسان ابتدائی خود می‌ریزی. احسان ابتدائی، نه احسان ثانوی که روی اصل مُرد و... باشد، یک وقت شما به یک حمّالی می‌گوئید یک باری بردار بیاور دکان ما، این هم مزدت و این هم انعامت، در مقابل کاری نکرده، اما یک وقت یک حمّالی دارد می‌گذرد شما صدایش می‌کنید ده برابر آن مزدی که می‌خواهید به او بدهید برای بردن بار به او می‌دهید بدون اینکه بگوئید بار را ببر، بگیر و آقا برو به سلامت. این تبتدئ بالإحسان نعمًا می‌شود.

نعمت‌هائی را نه یک نعمت را، نعمت‌هائی را به احسان خود ابتدائاً دادی، چه نعمت‌هائی را خدا به تو داده است؟ اصل وجود، تمام حسناتی که از انسان تراوش می‌کند مال وجود انسان است، اگر

وجود انسان نباشد از او کار خیری، علمی، قدرتی، حیاتی، چیزی پیدا می‌شود؟ پس اصل وجود که از عدم به وجود آورد این نعمت پروردگار است؛ بزرگترین نعمت. به دنبال او سایر نعمت‌هایش است و این نعمت ابتدائی است، تازه آن جاهائی که انسان به کار خیر موفق می‌شود، تا احسانی از طرف او نباشد، انسان برانگیخته برای کار خیر نمی‌شود، تا توفیق نباشد، درست نمی‌شود.

انسان اختیار دارد ولی توفیق از جانب اوست

انسان اختیار دارد ولی توفیق از جانب اوست، کما اینکه خذلان هم از جانب اوست. مثلاً فرض کنید شما یک وقتی می‌خواهید بروید در مسجد نماز بخوانید، به اختیار خود می‌روید، کسی مجبور نمی‌کند، و لیکن برای آمدن اسباب جور می‌شود، اولاً وقتی که اراده می‌کنید کسالت ندارید، خسته نیستید، سرتان درد نمی‌کند، بر می‌خیزید وضو بگیرید، فوراً آب خنکی در حوض است وضو می‌گیرید، چراغ‌ها روشن است کفش را پیدا می‌کنید، لباس را می‌پوشید، می‌آئید منزل، حالتان خوب است برای عبادت اختیار کردید شما ولی اسباب دائم پشت سر هم آمده و یکی دیگری را معاضدت کرده تا اینکه شما را آورده.

یک وقت میل عبادت در شما پیدا می‌شود، ولیکن دائم مانع و مانع می‌آید، سرتان گیج می‌رود، دل به هم می‌خورد، حال خستگی و فتور انسان را گرفته، بلند می‌شود انسان برود وضو بگیرد، چراغ خاموش می‌شود، می‌رود کلید برق را بزند، برق کنتاکت می‌کند، اصلاً خانه خاموش می‌شود، صدای همه بلند می‌شود. می‌رود کفشش را بپوشد در آن یک عقرب پیدا می‌شود! خلاصه مطلب، کنتش را می‌آید بپوشد موش در آستینش می‌بیند و امثال اینها بعد می‌خواهد بیاید مسجد، در خانه را باز می‌کند، تا می‌آید ببندد دستش می‌رود لای در، دستش می‌شکند یا اینکه خون می‌آید باید برود پانسمان کند، فلان کند بعد اینقدر از این موانع پیش می‌آید، که اصلاً مسجد دیگر نمی‌تواند بیاید یا تازه هم بیاید آن گوشه می‌افتد خر خر می‌کند و دیگر حال برایش نمی‌ماند، این را می‌گویند چه؟ خذلان، خذلان در مقابل توفیق است. یک وقتی اسباب برای انسان دائم پشت سر هم می‌آید، این دستگیری خداست، یک وقتی نه، خداوند انسان را توفیق نمی‌دهد، خذلان می‌کند، آن هم دست خداست، آن هم روی حساب است، بی حساب نیست.

هیچ چیز در این عالم بی‌سبب نیست

بزرگان درست این حساب‌ها را کرده‌اند و می‌گویند که هر وقتی که انسان در راه، راه می‌رود و یک وقتی سنگی زیر پای او گیر کرد و این لغزید و افتاد، برود و حساب کار خودش را بکند که چه کار کرده تا اینکه عقوبتش این بوده؟ هیچ چیز در این عالم بی‌سبب و بی‌حساب نیست. خیلی عجیب است، به اندازه‌ای عجیب است که عقل متحیر می‌ماند، تمام مقدراتی که برای انسان پیش می‌آید، روی حساب است، درست است انسان اختیار دارد، و لیکن تا کمک او نباشد، کجا می‌تواند انسان این کار را بکند!؟

خَبْ ثُبْدِیْ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا، تو ابتدا می‌کنی به احسان، نعمت داری می‌دهی، چند تا نعمت، هزاران هزار نعمت، همین‌طور، آن وقت در مقابل این احسانی که داری، ما گناه می‌کنیم وَ تَعْقُو عَنْ الذَّنْبِ کَرَمًا، تو به آن بزرگواری و آقائی و سعه خودت، نگاه به کوچکی ما و نگاه به گناه ما و نگاه به تمرّد ما و به تجزّی ما نسبت به مقام سلطنت و عظمت تو و تجاوز ما از دایره عبودیت توجه نمی‌کنی، می‌آمیزی و می‌روی.

فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ أَجْمِيلَ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا تَسْتُرُ، ما نمی‌دانیم کدام شکر تو را بجا بیاوریم؟ در همان مرحله اول در گیریم که کدام یک از آنها را بجا بیاوریم. آیا این جمیلی که از ناحیه تو انتشار پیدا کرده، این نعمت‌های بی‌پایان را که ابتدائاً می‌دهی، شکر اینها را بجا بیاوریم؟ یا نه، شکر آن قباحی که بجا آوردیم و تو ستر کردی و مخفی کردی و ما را به عقوبت نگرفتی، شکر او را بجای بیاوریم؟ أَمْ عَظِيمَ مَا أَلْبَيْتَ وَ أَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرَ مَا مِنْهُ نَجَيْتَ وَ عَافَيْتَ، آیا آن امتحانات بزرگی که برای ما پیش آورده‌ای و تو به ولایت خود که بر ما حکومت و سیطره داشتی ما را در تصرّفات مقام عبودیت گرداندی و از همه آن مراحل ما را عبور دادی، ما شکر او را بجا بیاوریم که از امتحانات ما را فارغ کردی و از آن ولایتی که بر ما داشتی و ما از عهده انجام اطاعت و انقیاد بر نیامده‌ایم شکر او را بجا بیاوریم که ما را عبور دادی؟ یا نه بسیاری از پیشامدهائی که مستحقّ بودیم حقّاً و تو ما را نجات دادی و عافیت بخشیدی؟